

رابطه خانه و مدرسه، تعاملی دو طرفه

مهر داد هوشمند

مدرس دانشگاه پیام نور

خانواده، اولین و مهم‌ترین نهاد اجتماعی است که در جامعه پذیری و تربیت اجتماعی فرزندان نقش اساسی ایفا می‌کند و درباره اهمیت و ضرورت نهاد خانواده در جوامع، متفکران و اندیشمندان، مباحث و موضوعات گوناگونی را مطرح کرده و هر کدام از زاویه‌ای خاص به آن نگریسته‌اند. در میان همه سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی، خانواده از جایگاه و مرتبت خاصی برخوردار است و به عنوان عامل اصلی القای ارزش‌ها و هنجارها شناخته شده که در رشد و تکامل شخصیت فرزندان تأثیرات عمده‌ای دارد. شخصیت و روان آدمی همچون ماده خامی است که در جریان ارتباط و تعامل با والدین و دیگران شکل می‌گیرد. از خانواده به عنوان نخستین آموزشگاه فرزندان یاد می‌شود که والدین در آن به عنوان آموزگاران، القاب چگونه زیستن و چگونه بودن را به فرزندان می‌آموزند. به عبارتی، والدین مهندسان شخصیت آدمی‌اند که در تکوین آن تأثیر بسزایی دارند.

همه صاحب نظران و اندیشمندان علوم اجتماعی در مورد اهمیت و تأثیرات حیاتی و سازنده خانواده بر فرد تأکید داشته، اعتقاد دارند که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند ادعای سلامت کند، مگر آن که از خانواده‌های سالم و متعادل برخوردار باشد.

انسان‌شناسان در جوامع مختلف نشان داده‌اند که طرز پرورش طفل در هر جامعه کلید فهم آن اجتماع و فرهنگ آن است.

همه صاحب‌نظران و اندیشمندان علوم اجتماعی در مورد اهمیت و تأثیرات حیاتی و سازنده خانواده بر فرد تأکید داشته، اعتقاد دارند که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند ادعای سلامت کند، مگر آن که از خانواده‌های سالم و متعادل برخوردار باشد.

«مالبرانش معتقد است که ارزش‌ها و انفعالاتی که در دوران کودکی به وسیله خانواده بر فرد تأثیر می‌گذارد، در پیش‌دوری‌های بعدی کودک اهمیت زیادی داشته، اثر آن در تمام عمر باقی می‌ماند...» (قرائی مقدم، ۱۳۷۴، ص ۲۳۱)

کورت لوین می‌گوید: «تا زمانی که دارای خانواده‌های نیک هستیم و می‌توانیم به شمار آن‌ها بیفزاییم، خواهیم توانست به نژاد بشر امید بندیم.» (ساروخانی، ۱۳۷۰، ص ۳۲) خانواده به عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی و تربیتی در جوامع بشری، نقش عمده‌ای در تکوین شخصیت و سلامت جسمی و روحی فرزندان داشته است و در تعادل و بقای جوامع، تأثیرات سازنده و عمیقی خواهد داشت.

«بدون شک خانواده مهم‌ترین و اصلی‌ترین نهاد تربیتی جامعه است و نخستین آموزشگاه و پرورشگاه فرد محسوب می‌شود. از این رو بیان هر گونه سختی در باب تربیت کودک، نوجوان و جوان، بدون توجه به نقش حیاتی خانواده سخنی نادرست و ناتمام قلمداد می‌گردد. یک خانواده سالم و پویا، خانواده‌ای است که میان اعضای آن، به ویژه والدین و فرزندان، رابطه انسانی و سالم حاکم است. مادران و پدران توانا کسانی‌اند که از دانایی‌ها و مهارت‌های لازم برخوردارند. بخشی از دانستگی‌های ضروری برای والدین، دانش‌های مربوط به برقراری رابطه انسانی با فرزندان است.» (به پژوه، ۱۳۸۰، ص ۳۴)

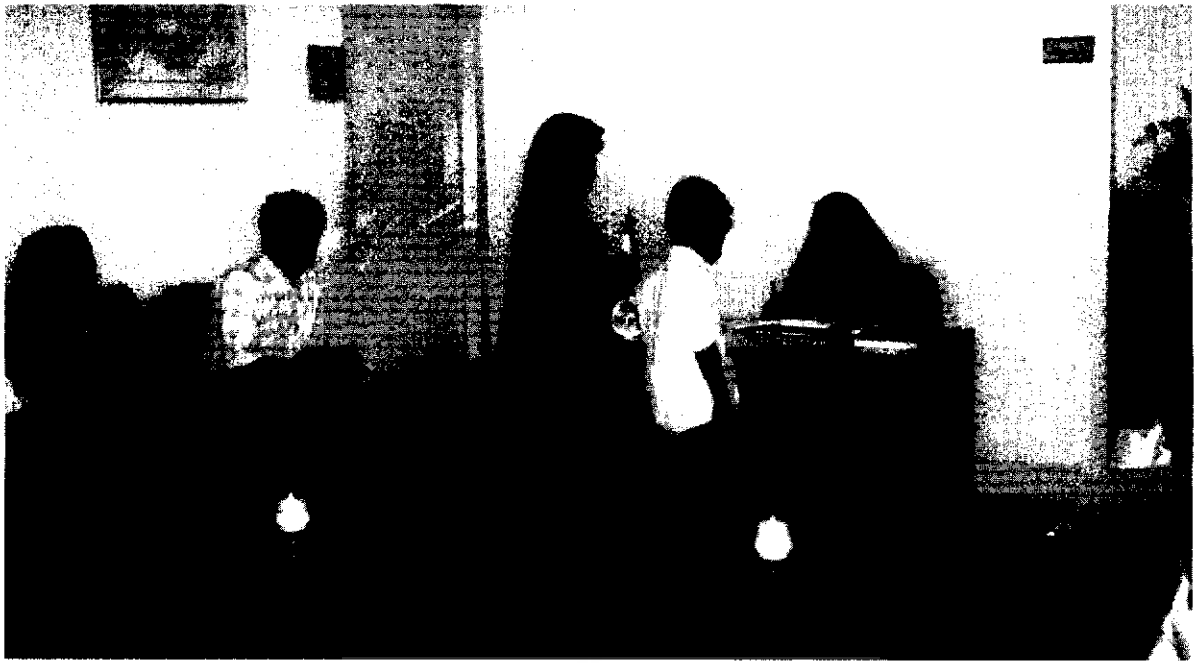
«کودک تحت تأثیر خانواده خویش است و از آن نفوذ

می‌پذیرد. خانواده است که گاهی می‌سازد و زمانی ویران می‌کند. محیط خانواده چون دانشگاهی است که در آن دروس انسانیت و اخلاق یا خلاف آن داده می‌شود و عامل خانواده برای کودک سرنوشت ساز است.» (قائمی، ۱۳۷۰، ص ۱۱۸)

کودک نخستین درس دربارهٔ ایثار، نظم، همکاری و... را در کانون گرم خانواده می‌آموزد. افراد سالم و متعالی در درون خانواده‌های مناسب و سالم پرورش و تربیت می‌یابند و آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی از روابط ناسالم درون خانواده نشأت می‌گیرد.

«خانواده از آن جا که نخستین جایگاه زندگی اجتماعی است، در





**فرزندان در خانواده و در دامن پدر و مادر رشد می کنند
و راه و رسم زندگی و تجربیات جدید را از آن‌ها می آموزند
و وقتی وارد مدرسه می شوند تحت تأثیر افکار و رفتار معلمان و مربیان خود
قرار گرفته، به شکل‌های مختلف، رفتارها و الگوهای جدید را
از آنان فرا می گیرند.**

ژویشگاه علمه‌مان از پژوهش‌های مطالعات فرهنگی

مجله علمی مع‌علوم انسانی

روان‌شناختی و تربیتی برای برخورد صحیح با فرزندان و تربیت اجتماعی آن‌ها یکی از ضرورت‌های اساسی است. «انسان‌شناسان در جوامع مختلف نشان داده‌اند که طرز پرورش طفل در هر جامعه کلید فهم آن اجتماع و فرهنگ آن است. از حدود سال‌های ۱۹۳۰ به این سو، مردم‌شناسان کوشش‌هایی خاص در مطالعه طرز پرورش کودک در اجتماعات مختلف به کار بسته‌اند و منشاء بسیاری از مشخصات اجتماعی و فرهنگی را در نحوه رفتار با کودکان جستجو کرده‌اند. تا جایی که امروزه هر محقق فرهنگ، از بررسی دوران کودکی و نحوه بار آوردن کودکان در جامعه آغاز می‌کند و نهادهای اجتماعی را انعکاسی از این تربیت و ناشی

شکل‌گیری عادت‌ها و اندیشه‌های اجتماعی کودک نقش بسیار مهمی دارد. شیوه‌های برخورد کودک با گروه‌هایی که در آینده با آن‌ها سروکار خواهد داشت؛ به طور مستقیم، به تجارب اخذ شده از محیط اجتماعی خانواده بستگی دارد. خانواده احساس پیوستگی اجتماعی را در کودک تقویت می‌کند. اگر کودک در این کانون اجتماعی خود را عضوی پذیرفته شده بباید، در گروه‌های دیگر نیز چنین احساسی را به همراه خواهد داشت.» (احدی و همکاران، ۱۳۷۵، ص ۲۳۹) کودک تحت تأثیر اعضای خانواده و والدین رشد می‌کند و از نظر جسمی، روحی و روانی به آن‌ها مدیون و وابسته است. بنابراین آشنایی خانواده با اصول و شیوه‌های

از آن می‌داند.» (ساروخانی، ۱۳۷۰، ص ۱۲)

یکی از وظایف خانواده اجتماعی کردن کودک است. یعنی خانواده از طریق آموزش و پرورش، فرزند را با فرهنگ جامعه آشنا می‌سازد و او را برای همنوایی با جامعه آماده می‌کند. خانواده در رشد شخصیت کودک سهم اساسی دارد. جنبه‌های ژرف و عمیق و پنهانی شخصیت انسان ناشی از تعلیم و تربیت او در دوران کودکی است. از آن جا که نخستین سال‌های زندگی انسان در خانواده می‌گذرد و در این دوران است که پایه اولیه شخصیت او گذاشته می‌شود، می‌توان به اهمیت خانواده و تأثیری که در شخصیت فرد و پرورش قوای روحی و اخلاقی او دارد، کاملاً پی برد. جامعه‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی از لحاظ تأثیری که خانواده در تکوین شخصیت فردی دارد، مقام مهمی برای آن قائل‌اند.» (وثوقی و همکاران، ۱۳۶۹، ص ۱۷۸)

دانش‌آموزان نسبت به ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی و پایبند ساختن آن‌ها به قیود اخلاقی و رفتارهای مطلوب و پسندیده، بر عهده اولیای آموزش و پرورش کشور است. دادن شناخت و آگاهی به دانش‌آموزان نسبت به آسیب‌های اجتماعی و بررسی علل و پیامدهای ناگوار آن، آشنا کردن خانواده به ویژگی‌های افراد آسیب‌پذیرفته و طرق پیشگیری از بزهکاری و انحرافات اجتماعی، از وظایف مهم معلمان و مربیان مدارس است.» (افروز، ۱۳۷۵، ص ۱۸۲)

«رابطه خانه و مدرسه تعاملی دو طرفه است. هر دو نهاد تربیتی باید به نقش خود عمل کنند تا تعلیم و تربیت ثمربخش شود. وجود معلمان با صلاحیت در مدارس، خلاء وجود پدر و مادر را پر نمی‌کند و وجود والدین توانا و قابل نیز نمی‌تواند جای مدرسه را بگیرد. همکاری و هماهنگی این دو نهاد مهم در یک برنامه واحد و منسجم می‌تواند ثمربخش

وقتی که رفتار معلمان و اولیای مدرسه

و نیز رفتار پدر و مادر و اولیای خانواده با موازین تعلیم و تربیت و روان‌شناسی کودک و رشد او مطابقت نداشته باشد، سلامت روانی و اجتماعی کودکان به مخاطره می‌افتد.

باشد.» (ملکی، ۱۳۸۰، ص ۲۵۷).

«شکل‌گیری شخصیت و چگونگی رشد روانی کودکان بیش از همه در گرو عملکرد خانه و مدرسه است. این دو نهاد اجتماعی است که بزرگ‌ترین مسئولیت را در رشد و تکامل شخصیت کودکان بر عهده دارد. وقتی که رفتار معلمان و اولیای مدرسه و نیز رفتار پدر و مادر و اولیای خانواده با موازین تعلیم و تربیت و روان‌شناسی کودک و رشد او مطابقت نداشته باشد، سلامت روانی و اجتماعی کودکان به مخاطره می‌افتد.» (لطف آبادی، ۱۳۶۶، ص ۳۰)

«تعلیم و تربیت دانش‌آموزان تنها در آموزشگاه صورت نمی‌گیرد؛ زیرا آنان در تمام ساعات بیداری، از طریق والدین،

فرزندان در خانواده و در دامن پدر و مادر رشد می‌کنند و راه و رسم زندگی و تجربیات جدید را از آن‌ها می‌آموزند و وقتی وارد مدرسه می‌شوند تحت تأثیر افکار و رفتار معلمان و مربیان خود قرار گرفته، به شکل‌های مختلف، رفتارها و الگوهای جدید را از آنان فرا می‌گیرند. لذا همکاری و هماهنگی این دو نهاد مهم تربیتی یعنی خانواده و مدرسه می‌تواند تأثیرات مثبت و مؤثر در رشد و تکامل شخصیت کودکان، نوجوانان و جوانان داشته باشد.

«در کنار خانواده، مدارس اساسی‌ترین نقش را در انتقال ارزش‌های حاکم بر جامعه، به کودکان و نوجوانان بر عهده دارند. مسئولیت ایجاد نگرش مثبت و سازنده در

رسانه‌های گروهی، گروه همسالان، اعضای خانواده، افراد جامعه و فضای حاکم بر اجتماع آموزش می‌بینند.

خانواده‌ها با جریان تدریس مرتبط‌اند و ممکن است برنامه‌ی درسی طراحی شده و دقیقی همانند مدرسه داشته باشند. اگر بخواهید رفتار دانش‌آموزان را در کلاس درس بهتر درک کنید، شناخت موقعیت خانوادگی آنان الزامی است. پاداش و نتیجه‌ی توجه و علاقه‌ی شما به خانواده‌های دانش‌آموزان، بهبود مشارکت آنان در امر آموزش است. وجود ارتباط نزدیک میان مدرسه و والدین، امکان درک دیدگاه‌های دیگران را فراهم می‌آورد و سبب فهم ناراحتی‌ها و خوشی‌هایی می‌شود که آنان با آن‌ها مواجه می‌گردند. چنین ارتباطی باید مانع تدوین و تنظیم خط‌مشی‌هایی شود که با ارزش‌های جامعه تضاد دارد. بسط و گسترش رابطه‌ی نزدیک میان مدرسه و خانواده دارای آثار دو جانبه است. همان‌گونه که معلمان می‌توانند از شناخت زمینه‌ی خانوادگی دانش‌آموز استفاده‌ی لازم را ببرند، والدین هم با شناخت اهداف آموزشی مدرسه، به کودک خود کمک می‌کنند.» (اسکات و همکاران، ۱۳۷۹، ص ۶۰)

برای تعلیم و تربیت صحیح باید بین اهداف نهادهای آموزشی و تربیتی وحدت و هماهنگی وجود داشته باشد، لذا با توجه به اثرگذاری این دو نهاد مهم یعنی خانواده و مدرسه در تعلیم و تربیت و جامعه‌پذیری فرزندان برای پذیرش نقش‌های مختلف، ارتباط تنگاتنگ بین آن‌ها امری ضروری است.

«پیوند مستمر اولیا و مربیان و تشریک مساعی آن‌ها در شناخت ویژگی‌ها و نیازهای زیستی، ذهنی، عاطفی و روانی و اجتماعی کودکان و نوجوانان در سنین مختلف، تلاش در انتخاب بهترین و مؤثرترین روش‌ها در تأمین بهینه‌ی نیازها و اجتناب از هرگونه دوگانگی ارزشی و تعارض بین نظام ارزشی خانه و اصول اخلاقی حاکم بر مدرسه، ضامن اصلی رشد شخصیت کودکان و نوجوانان است. هرگونه دوگانگی و تضاد بین نظام تربیتی و اخلاقی خانه و مدرسه باعث تعارض روانی کودک شده، بهداشت روانی و شکوفایی شخصیت او را مختل می‌سازد.» (افروز، ۱۳۷۵، ص ۱۴۱)

نحوه‌ی همکاری و هماهنگی بین عملکرد دو نهاد مهم خانواده و مدرسه بر تکوین شخصیت و رشد جسمی، روحی و روانی فرزندان تأثیر اساسی دارد. بدیهی است اگر رفتار

والدین با موازین و اصول روان‌شناسی و تربیتی انطباق بیش‌تری داشته باشد، در سلامت و تعادل روانی و اجتماعی فرزندان بسیار مؤثر است و در غیر این صورت تعادل و سلامت فرزندان به مخاطره خواهد افتاد.

«در نظام آموزش و پرورش یک جامعه به طور اعم و در نظام تعلیم و تربیت یک خانواده به طور اخص، باید میان کلیه عواملان تربیتی و تعلیمی، همدلی، هم‌فکری، هماهنگی و همکاری وجود داشته باشد. رشد سالم و مطلوب در یک فضای هماهنگ صورت می‌گیرد. در خانواده‌هایی که بین پدر و مادر هماهنگی‌های ضروری در امر تربیت و تعلیم

رابطه‌ی نزدیک میان مدرسه و خانواده دارای آثار دو جانبه است. همان‌گونه که معلمان می‌توانند از شناخت زمینه‌ی خانوادگی دانش‌آموز استفاده‌ی لازم را ببرند، والدین هم با شناخت اهداف آموزشی مدرسه، به کودک خود کمک می‌کنند.

فرزندان وجود ندارد؛ برای مثال مادر، پدر را تحقیر می‌کند، یا پدر با مادر مخالفت می‌کند، درون فرزندان سرشار از تعارض‌ها و کشاکش‌های روانی است. در چنین شرایطی نوجوان نمی‌تواند به حیات سالم خود ادامه دهد و دچار اضطراب و ناامنی می‌شود. بدین ترتیب اگر بین خانه و مدرسه، خانه و جامعه و مدرسه و جامعه هماهنگی لازم برقرار نباشد، نوجوان دچار سردرگمی و تناقض می‌گردد. در چنین موقعیتی، درون نوجوان ناامن و مضطرب می‌شود و احتمال بروز رفتارهایی مانند بی‌تفاوتی، دورویی، ریاکاری و تظاهر و تزلزل رواج پیدا می‌کند.» (به پژوه، ۱۳۸۰، ص ۶۹)

«هماهنگی و همانندگی الگوهای رفتاری در محیط

«در نظام آموزش و پرورش یک جامعه به طور اعم و در نظام تعلیم و تربیت یک خانواده به طور اخص، باید میان کلیه عوامل تربیتی و تعلیمی، همدلی، هم فکری، هماهنگی و همکاری وجود داشته باشد.»

خانواده و مدرسه تضمین کننده امنیت خاطر و ارضای یکی از اساسی ترین نیازهای کودک و زمینه ساز بهداشت روانی است. مشاهده هرگونه دوگانگی، تعارض و تناقض در رفتار الگوها و سرمشق کودک، امنیت روانی او را مختل نموده، تعادل حیاتی وی را هم دگرگون می سازد. در این شرایط، کودک همه نیروی خود را صرف حل این مشکل می کند و از اندیشه آزاد و خلاق بی بهره می ماند.

زمانی که جو غالب نظام ارزشی و شیوه های تربیتی در دو محیط خانواده و مدرسه هماهنگ و هسمو نباشد، این «فرزند خانه» و «شاگرد مدرسه» در مرحله ای از رشد و شکوفایی شخصیت خود دچار دوگانگی احساس و تعارض و تردید می گردد که پرداختن بدان و تحمل هر دو یا انتخاب تمام عیار یکی از دو الگو برایش سخت و دشوار است.» (افروز، ۱۳۷۰، ص ۲۳)

«بی تردید بعد از نهاد خانواده، مهم ترین واحد اجتماعی که بیش ترین تأثیرات را در رشد و تربیت کودکان و نوجوانان باقی می گذارد، نهاد مدرسه است که با ورود کودک به آن، در حقیقت بخش مهمی از وظایف خانواده بر عهده مدرسه قرار می گیرد. «جان دیویی» مدرسه را پلی می داند که کودکان باید از آن بگذرند تا وارد اجتماع گردند و هم چنین اظهار می دارد که شاید بزرگ ترین خطای تربیتی این باشد که گمان کنیم آدمی فقط همان چیزی را یاد می گیرد که روزی در کتاب خوانده است، بلکه یادگیری های ضمنی، روش های پایدار زندگی و رغبت ها و نفرت هایی که در محیط مدرسه صورت

می گیرد به مراتب از یادگیری دروسی مانند دیکته، تاریخ و... مهم تر است؛ زیرا آن چه در آینده زندگی کودک اهمیت بیش تری دارد آن روش هاست، نه این درس ها.» (احمدی نژاد، ۱۳۷۰، ص ۱۳)

بدین ترتیب، با توجه به اهمیت و نقش محوری خانواده و مدرسه در تعلیم و تربیت فرزندان، همکاری، هماهنگی و انسجام بین این دو نهاد مهم آموزشی و تربیتی ضرورتی اجتناب ناپذیر است. بدیهی است که در پرتو این همدلی و همسویی، بسیاری از مشکلات و تنگناهای نظام تعلیم و تربیت حل می شود، زمینه برای کاهش بسیاری از آسیب ها و انحرافات اجتماعی و مقابله با آن ها فراهم می گردد، سلامت و تعادل برای نظام اجتماعی به دست می آید و برنامه های آموزشی و پرورشی از کارایی و اثربخشی بیش تری برخوردار خواهند بود.

منابع:

- قرائی مقدم، امان الله، مبانی جامعه شناسی، انتشارات ابجد، ۱۳۷۴.
- ساروخانی، باقر: مقدمه ای بر جامعه شناسی خانواده، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۰.
- به پژوه، احمد، خانواده و فرزندان در دوره دبیرستان، انجمن اولیا و مربیان، تهران، ۱۳۸۰.
- قائمی، علی: زمینه تربیت، انتشارات امیری، تهران، ۱۳۷۰.
- احدی، حسن و همکاران: روان شناسی رشد، نشر بنیاد، تهران، ۱۳۷۵.
- وثوقی، منصور و همکاران: مبانی جامعه شناسی، انتشارات خردمند، تهران، ۱۳۶۹.
- افروز، غلامعلی: چکیده ای از روان شناسی تربیتی (کاربردی)، انتشارات انجمن اولیا و مربیان، تهران، ۱۳۷۵.
- ملکی، حسن: خانواده و فرزندان در دوره ابتدایی، انتشارات انجمن اولیا و مربیان، تهران، ۱۳۸۰.
- لطف آبادی، حسین: بهداشت روانی کودکان در مدرسه، فصل نامه تعلیم و تربیت، شماره های ۳ و ۴، تهران، ۱۳۶۶.
- اسکات، جوانا و همکاران: یادگیری مشارکتی، ترجمه محمد امینی و منصور مرعشی، انتشارات مدرسه، تهران، ۱۳۷۹.
- افروز، غلامعلی: خلاصه مقالات دومین سمپوزیوم جایگاه تربیت در آموزش و پرورش، دوره ابتدایی، انتشارات تربیت، تهران، ۱۳۷۰.
- احمدی نژاد، عبدالرضا: پیامدهای تربیتی ناشی از زنانه شدن کادر مدرسه ابتدایی پسرانه (خلاصه مقالات دومین سمپوزیوم جایگاه تربیت در آموزش و پرورش دوره ابتدایی)، انتشارات تربیت، تهران، ۱۳۷۰.
- هوشمند، مهرداد: نقش خانواده در پیشگیری از آسیب ها و انحرافات اجتماعی، کیهان، ۲۳ اسفند ۱۳۷۸.